

مسألهٔ حاکمیت و مشروعیت آن در عهد کریم‌خان زند

ایرج تنهاتن ناصری*

چکیده

طایفهٔ زند که از گمنام‌ترین طوایف ایلات لرستان تا اواسط قرن دوازدهم بود؛ نقش مهمی در تاریخ ایران بعد از سلسله صفوی ایفا کرده است. کریم‌خان سردار زند زمانی به قدرت رسید که جامعه ایران حدود سه دهه و اندکی سخت‌ترین مصائب و حقارت‌آمیزترین شکست‌ها و بارگران جنگ‌ها و مالیات‌ها را تحمل کرده بود و نیاز مبرمی به آرامش و صلح داشت. اما مشروعیت حکومت بعد از انقراض صفویان به صورت نوعی بحران سیاسی در آمده بود. از این‌رو تدبیر و درایت کریم‌خان برای حل این معضل و مشروعیت حکومت‌اش ابتکار جدیدی در معنا و مفهوم حکومت محسوب می‌شود. گرچه در ابتدای قدرت‌اش عنوان وکیل‌الدوله را انتخاب کرد؛ اما اندکی بعد وکیل‌الرعیسا را برگزید و بدین ترتیب علی‌الظاهر قدرت‌اش را ناشی از ارادهٔ رعیت تلقی کرد. این مقاله مسألهٔ حاکمیت و مشروعیت آن را در دوران کریم‌خان زند مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلید واژگان: انسان‌شناسی تاریخی، بحران سیاسی، حاکمیت، کریم‌خان زند، مشروعیت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

مقدمه: بحران حاکمیت پیش از کریم‌خان زند

عصر صفویان آغاز دوران نوینی در تاریخ ایران اسلامی است. ظهور پدیده‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی در این دوره موجب گردید روزگار صفویان را از سایر ادوار گذشته تاریخ ایران متمایز و منفک سازد و اهمیتی فوق‌العاده و سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران قرون بعد به جای گذارد. از مهم‌ترین این ویژگی‌ها تحدید و تعیین مرزهای تقریبی ایران؛ رسمیت تشیع اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی و احیاء و گسترش فرهنگ و هنر ایرانی را می‌توان نام برد. در این دوره بار دیگر وحدتی جغرافیایی ایجاد گردید و اقوام مختلف تحت حکومتی مرکزی در آمد. آن چه حائز اهمیت است ظهور و چگونگی به قدرت رسیدن اخلاف شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که موجب نهادینه شدن باوری خاص در اعتقاد و بینش اکثریت مردم ایران گردید. در واقع صفویان نیز مانند سامانیان اساس قدرت و سپس سلطنت را بر اعتقاد مردم نهادند. ارادات و سرسپردگی افراد ایلات آسیای صغیر و قفقاز به خاتقاه شیخ صفی‌الدین و اخلاف‌اش سبب اقتدار جانشینان او گردید. شاهان صفوی خود را وارث امامان شیعی می‌دانستند^۱ (عالم آرای عباسی، ۱۳۷۷، ج. ۱: ۱۳). از این‌رو رهبری مذهب و سلطنت را حق مسلم خود می‌پنداشتند. اسماعیل بنیان‌گذار دولت صفویه؛ صفات و شخصیت برجسته‌ای داشت. قزلباشان و دیگر پیروانش مقامی مسیح گونه برای وی قائل بودند^۲ (Cambridge 1991 7:210) و او را مظهر الهی تلقی می‌کردند. اسماعیل به یاری پیروانش تبریز را در سال ۹۰۶ ه.ق. / ۱۵۰۱ م. تصرف کرد و خود را شاه خواند (Britannica 1959:572) و تشیع را مذهب رسمی اعلام کرد و در زمانی اندک ایران را تحت فرمان خویش در آورد. بدین گونه حکومت صفویان که ۲۳۰ سال به طول انجامید، تبلیغات گسترده و همه جانبه آنان این امر را برای توده‌های مردم مسلم کرده بود که رهبری و سلطنت حق خاندان صفوی است و لاغیر.

گرچه مقام الوهیت شاهان صفوی به تدریج در نزد ایرانیان کاهش یافت اما برخی توده‌های مردم هم‌چنان بر باور خویش پایدار ماندند و شاهان صفوی را به عنوان مرشد کامل و سلطان وقت اطاعت می‌کردند. در تمام دوران حکومت این سلسله هیچ گاه حق حاکمیت و مشروعیت سلطنت خاندان صفوی مورد تردید قرار نگرفت و رؤسای ایلات و حکام قدرت‌مند شیعی مذهب جرأت مخالفت با صفویان را نداشتند. اما اقوام ایرانی سنی مذهب چنین ملاحظاتی را رعایت نمی‌کردند. محمود غلزایی از ضعف و تباهی دربار صفوی استفاده کرده و در محرم ۱۱۳۵ ه.ق. با تصرف اصفهان به حکومت عملی آنان پایان داد^۳ (حزین، ۱۳۳۲: ۵).

^۱ - اسکندر بیک منشی نسب شاهان صفوی را به امام موسی کاظم (ع) می‌رساند (عالم آرای عباسی، ۱۳۷۷، ج. ۱: ۱۲) و نویسنده جهان‌گشای خاقان در مورد نسبت خاندان صفوی آن‌ها را "خلف سیدالمرسلین" محسوب می‌کند (۱: ۴).

^۲ - نویسنده عالم آرای امینی یکی از مخالفین سرسخت صفویان در آن زمان بود وی در مورد اعتقاد قزلباش به حیدر پدر شاه اسماعیل می‌نویسد پیروان طریقت "شیخ جنید را (الله) ولدش را ابن‌الله می‌گفتند..." (۱۳۷۹: ۲۹۳).

^۳ - محمود پورش دیگری را در سال ۱۱۳۴ ه.ق. آغاز کرد و تقریباً بدون مقاومت تا حوالی اصفهان پیش‌روی نمود و پس از شکست سپاهیان شاه شهر را به مدت ۹ ماه به محاصره در آورد و آن را دچار قحطی ساخت؛ به طوری که جمع کثیری از

حکومت محمود و اشرف جانشین‌اش بر ایرانیان گران و تحقیرآمیز بود و مردم آنان را متمر دینی سلطه‌گر و غاصب محسوب می‌کردند.

اوضاع آشفته مملکت و حکومت تحمیلی غلزایی‌ها و اشغال بخش مهمی از سرزمین‌های ایران توسط عثمانی و روسیه، فضای جامعه را چنان برانگیخته بود که اولین حرکت رهایی‌بخش نادر افشار با استقبال مردم روبرو شد. رشادت و نبوغ نظامی و پیروزی‌های نادر محبوبیت خاصی برای او کسب کرد^۴ (جهان‌گشای نادری، ۱۳۷۷: ۹۵)، به طوری که احیای سلسله صفوی و سلطنت شاه طهماسب دوم را تحت‌الشعاع قرار داد. گرچه نادر رؤیای سلطنت در سر داشت اما تمایل به شیوه محمود و اشرف نشان نداد و به فراست دریافته بود که اگر به قدرت نظامی متوسل شود مسلماً افکار عمومی وی را مانند غلزایی‌ها غاصب تلقی خواهد کرد. بنابراین درصدد برآمد اساس اعتقادی را که صفویان سلطنت و مشروعیت حکومت را بر آن متکی ساخته بودند مورد تردید قرار داده و با تکیه بر فقدان شایستگی در اخلاف صفویان برای سلطنت به هدف غایی خویش نایل شود. از این‌رو از بیست هزار نفر از حکام و فرماندهان و علما و رجال ایالات دعوت به عمل آورد در رمضان ۱۱۴۸ ه.ق. برای تعیین تکلیف آینده مملکت در دشت مغان حضور یابند. نادر آنان را ناگزیر ساخت صفویان را از سلطنت خلع و با امضای وثیقه‌نامه‌ای در ۲۶ رمضان ۱۱۴۸ ه.ق. تاج و تخت ایران را به او تفویض کنند^۵ (عالم آرای نادری، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۵۶). بدین سان نادر ظاهراً با بیعتی خاص برای سلطنت خویش مشروعیت کسب کرد و دوازده سال با قدرت حکومت نمود. اما قتل وی در سال ۱۱۶۰ ه.ق. سبب آشفته‌گی مملکت گردید. خلع قدرت و بروز فترت حکومت مرکزی موجب شد سران ایالات بزرگ و حکام مقتدر جرأت و جسارت یافته، لوای قدرت برافرازند و مدعی حکومت شوند. این امر به رقابت‌های سخت و خونین در دهه ۱۱۶۰ ه.ق. منجر گردید. رؤسای ایالات بزرگ از منظر عرفی و اصالت خانوادگی خود را از نادر برتر و صالح‌تر برای

مردم هلاک شدند. شاه سلطان حسین ناگزیر به تسلیم گردید و شخصاً به نزد محمود رفت و گفت: "اراده قادر متعال بر این قرار گرفته که من بیش از این سلطنت نکنم و به موجب مشیتش وقت آن شده که تو از اورنگ سلطنت ایران بالا روی" (لکه‌هات ۱۳۶۸: ۱۹۸) آن گاه جیقه سلطنت را بر دستار محمود نصب نمود و "تاج و تخت را تسلیم کرد" (زبده التواریخ، ۱۳۷۵: ۱۳۲). محمود نیز چنین گفت: "... خداوند چون اراده‌اش تعلق گیرد به یکی سلطنت می‌بخشد و چون خواست آن را منتزع ساخته از دستی به دستی و از قومی به قومی دیگر منتقل می‌گرداند (لکه‌هات، همان: ۱۹۹).

^۴ - نادر برای احراز سلطنت ناچار به سلب رهبری مذهبی و سلطنت از خاندان صفوی بود بنابراین تمهیدی به کار برد و برای قبول سلطنت شرایطی را به مدعوین دشت مغان اعلام کرد:

- ایرانیان مذهب تشیع را ترک کرده و از مذهب جعفری (امام جعفر صادق (ع) به عنوان رکن پنجم تسنن پیروی کنند.
- سلطنت در خاندانش مورثی باشد.

- افراد خانواده صفوی مورد حمایت قرار ندهند (جهان‌گشای نادری، همان: ۳۶۹ و عالم آرای نادری، همان، ج ۲: ۴۶۵).

^۵ - نادر با سرکوبی ابدال‌های هرات و شکست متوالی اشرف در مهمان‌دوست دامغان و مورچه خورت اصفهان ۱۱۴۲ ه.ق. و زرقان شیراز به حکومت افغان‌ها در ایران پایان داد و در جنگ‌هایش با عثمانی‌ها سرانجام آنان را از خاک ایران بیرون راند و روس‌ها را ناگزیر به تخلیه سرزمین‌های ایران کرد (جهان‌گشای نادری، همان: ۹۵).

تصدی حکومت می‌دانستند. از این‌رو هر یک در گوشه‌ای از مملکت به نوعی مدعی حکومت شدند. ابوالفتح خان حاکم اصفهان، علی‌مردان خان بختیاری، آزادخان افغان حاکم آذربایجان، محمد حسن خان قاجار در استرآباد، و حکومت شاهرخ، نواده نادر، در خراسان و احمدخان درانی در قندهار و هرات از این قدرت طلبانند.

کریم‌خان زند و مشروعیت حکومت

گرچه ایلات لرستان نقش بسیار مهمی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران داشته‌اند اما طایفه زند یکی از گمنام‌ترین آن‌ها تا اواخر سلسله صفوی بود. این طایفه از طوایف لک و از شعب ایلات لر بود که در نواحی غرب ایران در حومه ملایر در دهکده‌های کم‌زبان و پری اقامت داشتند. در آخرین روزهای سلطنت شاه سلطان حسین و محاصره اصفهان توسط محمود افغان؛ عثمانی‌ها از فرصت استفاده کرده تمام ایلات غربی ایران از قفقاز تا (خوزستان) را مورد تجاوز قرار داده و نیروهای آنان مناطق کرمانشاه و همدان را اشغال کرده بودند. در این ایام طایفه زند به نیروهای تدارکاتی عثمانی‌ها دست‌برد می‌زدند و صدمات شدید بدان‌ها وارد می‌ساختند (تاریخ گیتی گشا، ۱۳۶۸: ۴). پس از آن که نادر عثمانی‌ها را در سال ۱۱۴۲ ه.ق. از خاک ایران بیرون راند؛ طایفه زند هم‌چنان ناآرام باقی ماند به طوری که نادر مجبور شد به بابا خان چاپشلو حاکم همدان دستور دهد آنان را سرکوب کند. وی با سپاهی پنج هزار نفری به ملایر رفت. مهدی‌خان رئیس طایفه زند با هشتصد نفر از افرادش در برابر آنان ایستاد و او را شکست داد. این اولین پیروزی بلند آوازه زند بود. بابا خان ناگزیر باب دوستی گشود و مهدی‌خان را به همدان دعوت کرد. وی به همراه چند صد نفر به همدان رفت و در دام بابا خان گرفتار آمد و همگی قتل عام شدند. آن‌گاه طایفه زند را مجبور به کوچ به منطقه دره گز در خراسان کردند (همان: ۵). آنان در تمام دوران سلطنت نادر در آنجا اقامت داشتند؛ اما همواره در آرزوی بازگشت به موطن خود بودند. مرگ نادر در سال ۱۱۶۰ ه.ق. و آشفتگی اوضاع فرصتی مغتنم برای طایفه زند جهت نیل به آرزوی دیرینه بود. علی‌رغم خطرات بسیار با رهبری دو برادر به نام کریم و صادق کوچ به خوبی انجام گرفت و افراد طایفه به پاس خدمات آنان کریم برادر بزرگ‌تر را به ریاست طایفه انتخاب کردند و به او لقب توشمال (خان) دادند. پس از استقرار افراد در منطقه ملایر در اندک زمانی از قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار شدند. به طوری که در دوران جنگ بین جانشینان نادر؛ عادل‌شاه و ابراهیم - برادر عادل‌شاه - که حکومت غرب ایران را به عهده داشت و علیه برادرش قیام کرده بود^۱ طایفه زند

^۱ - ویلیام فرانکلین (William Francklin) که در اواخر حکومت زند از ایران دیدن می‌کرد در خصوص اوضاع ایران بعد

قتل نادر می‌نویسد:

"سرعت اشاعه آشوب و انقلاب در دوره مزبور در کشور پهناور ایران آن روز واقعاً تعجب‌آور است. در مدت کم‌تر از دو سال پس از مرگ نادر دو شاهزاده به قتل رسیدند و نفر سوم از نعمت بی‌ثباتی محروم گردید و این کار به وسیله جهان‌گشایان خارجی صورت نگرفت بلکه به دست افرادی انجام شد که بیش‌ترین همبستگی و هم‌خون بودن را با هم داشتند. وقایعی را که

به سرکردگی کریم‌خان در سپاه ابراهیم شرکت داشتند و پس از پیروزی ابراهیم شهرت و اعتبار طایفه در غرب ایران افزایش یافت (فارس‌نامه ناصری، ۱۳۶۷ ج. ۱، ص ۵۸۸). رقابت مدعیان قدرت و حکومت در غرب ایران به جدال و جنگ منجر گردید. علی‌مردان خان بختیاری از سران چهار لنگ بختیاری به اصفهان حمله برد تا حکومت آن‌جا را از ابوالفتح‌خان، از رؤسای هفت لنگ بختیاری، بگیرد. ابوالفتح‌خان به واسطه وصلت با خاندان صفوی و فرمان شاهرخ حکومت اصفهان را حق مشروع و قانونی خویش می‌پنداشت. وی در برابر علی‌مردان خان مقاومت کرد و او را عقب راند (گیتی‌گشا، همان: ۱۳). علی‌مردان خان به لرستان بازگشت و برای تقویت نیروهایش از کریم‌خان رئیس طایفه زند دعوت کرد که مشترکاً ابوالفتح‌خان را از اصفهان بیرون کنند. بدین ترتیب کریم‌خان تا سطح سران ایلات بزرگ ارتقاء مقام یافت و مورد توجه قرار گرفت و سران زند در وادی سیاست گام نهادند. کریم‌خان این دعوت را پذیرفت و با نیروهایش به علی‌مردان خان پیوست و به سوی اصفهان رهسپار شدند. در اصفهان با نیروهای ابوالفتح‌خان مواجه گردیدند و سرانجام کار به مصالحه کشید و قرار شد پیمانی منعقد کنند و برای ممانعت از هرگونه سوء تفاهم و ایجاد مشکل هیچ‌یک از سه خان مدعی حکومت نشوند و بهانه‌ای نیز برای سایر مدعیان باقی نگذارند. با توجه به این که از دیدگاه ایرانیان شیعی مذهب مشروعیت و حقانیت خاندان صفوی هنوز مد نظر بود در پیمان مزبور چنین منظور کردند:

”یکی از دختر زادگان سلطان سعید شهید شاه سلطان حسین را بر مسند سلطنت نشانیده و خدمت او را به جهت صلاح عباد بر خود لازم گردانیدند (همان: ۱۵).“
 بدین ترتیب سلطنت شاهرخ نواده نادر و شاه سلطان حسین را نادیده گرفتند و رسمیتی برای سلطنت وی قایل نشدند. ضمناً ادعای سایر مدعیان را نیز بی اعتبار ساختند. سایر مناصب را بدین‌گونه تعیین کردند:

”سه امیرکبیر به رسم اخوت طریق سلوک مسلوک داشته علی‌مردان خان در موکب شاهی متوجه تمشیت و حقانیت امور و سپاهی و به وکالت نیابت شاه انجام مهام نماید و امور سرداری و کشورگیری و ملک‌گشایی به حضرت ظل‌اللهی (کریم‌خان) در تقدیم امور بازوی مردانگی گشاده و ابوالفتح‌خان به حراست دارالسلطنه اصفهان و تمشیت امورات آن که در حقیقت تخت‌گاه سلطنت و مقر دولت است (همان: ۱۶).“

آن‌گاه سه سردار سوگند خوردند که ”به طریق صداقت و خلوص نیت سلوک کرده ...“ (همان: ۱۸) سرانجام فردی به نام ابوتراب میرزا؛ پسر میرزا مرتضی که دخترزاده شاه سلطان حسین بود برای سلطنت انتخاب کردند و به او لقب شاه اسماعیل (سوم) دادند و به نامش خطبه خواندند و سکه زدند. بدین‌گونه کریم‌خان در اندک زمانی یکی از رجال قدرت‌مند

پس از مرگ نادر که خود یک غاصب محسوب می‌گشت؛ به وقوع پیوست نمی‌توان چیزی جز یک سلسله جنایات هولناک و غیرانسانی تلقی کرد. رشته‌های خویشاوندی به خشن‌ترین نوع از همه گسسته و شاهزاده‌ها از روی جسد نزدیک‌ترین افراد خویش به سوی تاج و تخت هجوم آوردند و اندکی بعد خود نیز قربانی جنایت مشابهی شدند (۱۳۵۸: ۸۲).“

دربار شاه اسماعیل سوم گردید و شهرت طایفه زند و کریم‌خان فراگیر شد. اما این پیمان دیری نپایید. هنگامی که کریم‌خان با سپاهیان‌ش برای استقرار حاکمیت اصفهان به ایالت کرمانشاه رفته بود، علی‌مردان خان، ابوالفتح خان را مسموم کرد و بدون اعتنا به کریم‌خان؛ حکومت اصفهان را به یکی از نزدیکان خود سپرد و به سوی شیراز عازم شد تا ایالت فارس را به اطاعت در آورد.^۷ کریم‌خان عهدشکنی علی‌مردان خان را با سران سپاهش در میان گذاشت، همگی با وی موافق بودند. آن گاه با سپاهیان‌ش به اصفهان بازگشت و شهر را در اختیار گرفت و حاکم علی‌مردان خان را بر کنار ساخت و سپس به سوی شیراز عازم شد از طرف دیگر علی‌مردان خان چون از اخبار اصفهان مطلع گردید به سرعت به سوی اصفهان حرکت کرد و در جنگی که بین طرفین روی داد علی‌مردان خان شکست خورد و متواری گردید. شاه اسماعیل نیز به کریم‌خان پیوست (همان: ۲۴). بنابراین در این مرحله تقریباً مانند نادر در زمان شاه عباس سوم ۱۱۴۵ ه.ق. نیابت سلطنت و سرداری سپاه را دارا بود و ظاهراً تا سلطنت تنها یک گام باقی مانده بود. اما کریم‌خان علاوه بر علی‌مردان خان رقبای بسیار قدرتمند دیگری در آذربایجان و آسترآباد داشت. در نتیجه کریم‌خان از سال ۱۱۶۳ تا ۱۱۷۲ ه.ق. تقریباً مدت ده سال در کشمکش و گرفتار جنگ با رقبای خود بود. شکست‌های سختی را متحمل شد و پیروزی‌های درخشانی کسب کرد. در جنگ‌هایش با آزادخان افغان شکست‌های سنگینی را تحمل کرد، حتی خانواده و برخی از نزدیکانش به اسارت در آمدند. کریم‌خان به کوه‌های بختیاری عقب‌نشینی کرد و اصفهان به دست آزادخان افتاد. همراهی طوایف کوه نشین موجب پیروزی کریم‌خان بر آزادخان شد و او را از صحنه سیاست بر کنار ساخت (مجمع التواریخ، ۱۳۶۲: ۱۵). رقیب دیگر کریم‌خان، محمدحسن خان قاجار بود که اقتدارش روز به روز افزایش می‌یافت و سراسر ایالات آسترآباد، مازندران و گیلان را تحت نفوذ خویش در آورده بود و تهدیدی جدی برای حاکمیت کریم‌خان به شمار می‌رفت. کریم‌خان برای ممانعت از گسترش نفوذ محمدحسن خان سپاهی جهت سرکوب وی به مازندران گسیل داشت. محمدحسن خان در ابتدا با صلابت مقاومت کرد و سرانجام سپاهیان کریم‌خان را در آسترآباد شکست داد و به تعقیب آنان پرداخت. سپاه قاجار اصفهان را تقریباً به سهولت تصرف نمود و کریم‌خان را به عقب‌نشینی به سوی شیراز مجبور ساخت. کریم‌خان به حصار شیراز پناه برد و محمدحسن خان شهر را به محاصره در آورد. اما حملات وی به شهر نتیجه مطلوبی در بر نداشت و کریم‌خان در شیراز با قدرت ایستادگی کرد. فرا رسیدن زمستان و کمبود آذوقه موجب پراکندگی سپاهیان خان قاجار شد و وی را ناگزیر به عقب‌نشینی کرد (همان: ۳۲). کریم‌خان او را دنبال نمود و تا تهران پیش آمد. آن گاه شیخ‌علی خان را جهت سرکوبی محمدحسن خان به آسترآباد اعزام کرد و برخی از سران ایالات مازندران را تطمیع نمود که از حمایت محمدحسن

^۷ - علی‌مردان خان را نقض پیمان و خلاف ایمان دامن‌گیر گشته ابوالفتح خان را مقتول و حاج بابا خان عم خود را متصدی امور حکومت و ایالت شاهی (کرد) (کیتی گشا، همان: ۱۷).

خان خودداری ورزند (پری، ۱۳۶۵: ۱۱۳)^۸. حسین خان قاجار یوخاری باش و ابراهیم خان بغایری از همکاری با محمدحسن خان امتناع کردند^۹. در نتیجه محمدحسن خان در جنگ به سختی شکست خورد و در هنگام عقب نشینی گرفتار و کشته شد (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۰۷) و کریم‌خان از رقیبی بسیار قدرت‌مند آسوده خاطر گشت. بدین ترتیب ظاهراً سلطنت شاه اسماعیل سوم صفوی و در واقع حاکمیت کریم‌خان آغاز گردید و منطقه‌ای از فلات ایران و یا قسمتی از امپراطوری صفوی را فرا گرفت. این قلمرو از شمال ایالات آستراآباد، مازندران، گیلان و آذربایجان تا رود ارس و در جنوب شرقی تا کرمان و بم و سراسر غرب ایران تا خلیج فارس را شامل می‌شد. کریم‌خان به شاه اسماعیل سوم اعتقادی نداشت و مدعی احیای امپراطوری صفوی نبود و درصدد آن هم بر نیامد.

با نگاهی به تاریخ چندین هزار ساله ایران فرمانروایان و حکومت‌گران برای تثبیت حاکمیت و ادامه آن تدابیر مختلفی اتخاذ می‌کردند. در ایران باستان فره ایزدی و پس از ورود اسلام به ایران ابتدا خلفا جانشینان پیامبر (ص) و سپس سلطنت به معنای موهبتی الهی که به خاندان و یا شخصی اعطاء می‌گردید. این‌ها ملاک و معیار مهم و اساسی مشروعیت و حقانیت برای احراز حاکمیت و سلطنت بود. هرکس هوس سروری داشت به نحوی از انحاء درصدد به دست آوردن چنین موقعیتی بود.

اکنون زمان آن فرا رسیده بود که کریم‌خان اساس حاکمیت و قدرت خویش را برای مردم توجیه کند. آیا او مانند نادر هوای سلطنت در سر داشت یا هم‌چنان نیابت سلطنت و یا وکیل‌الدوله شاه اسماعیل سوم شمرده می‌شد. اگر مفهوم سلطنت متضمن تاج‌گذاری باشد؛ کریم‌خان تاج‌گذاری نکرد و عنوان شاه انتخاب ننمود. بنابراین تعابیر برخی از مورخین مانند میرزا محمد کلانتر فارس با عنوان "ذکر سلطنت و پادشاهی خاقان معدلت نشان محمد کریم‌خان زند نورالله مرقده" (روزنامه میرزا محمد کلانتر، ۱۳۶۲: ۴۸) و یا گفته سر جان ملکوم "ذکر سلطنت کریم‌خان" (مالکوم، ۱۳۶۲: ۳۹۳) را نمی‌توان پذیرفت. کما این که نویسندگان تاریخ گیتی گشا و گلشن مراد مورخین هم عصر کریم‌خان چنین عنوان را ذکر نکرده‌اند.

کریم‌خان شاهد جریانات سال‌های اخیر آن دوران بود و از سرنوشت محمود و اشرف غلزایی و از نفرت مردم نسبت به آن‌ها اطلاع داشت. از سرگذشت تلخ نادر و سیاست مذهبی او برای توجیه مشروعیت در احراز مقام سلطنت و عدم پذیرش آن توسط مردم عبرت گرفته بود و با توجه به این که هنوز آثار تقدس خاندان صفوی در طبقات به خصوص ایلات باقی بود؛ اقتضا می‌کرد از هر گونه اقدام سیاسی حاد و جنجال برانگیز پرهیز نماید. از سوی دیگر احیای وحدت امپراطوری صفوی با مشکلات عدیده‌ای مواجه بود؛ در شرق ایران شاهرخ سلطنت می‌کرد. او نواده شاه سلطان حسین و نادر بود و برای خویش مشروعیت و حقانیت

^۸ - John. R. Parry

^۹ - "محمدحسین خان امیر قبیله یخاری باش یا به مواعید کریم‌خان و یا به جهت کشیدن انتقام در چنین وقتی از محمدحسن خان روی گردان شده به شیخ علی خان پیوست (مالکوم (Sir John Malcolm)، همان‌ج. ۲: ۳۹۲).

حکومت بر تمام ایران را قائل بود و مردم نیز او را تنها شاهزاده‌ای می‌دانستند که استحقاق سلطنت را داشت^{۱۰} (هدایتی، ۱۳۳۴: ۱۰۹). به علاوه کریم‌خان نسبت به شاهرخ نظر خاصی ابراز می‌کرد. او در نامه‌ای به اسماعیل خان والی لرستان نوشت: "ما نوکر این خانواده از قدیم بوده‌ایم و مادام پادشاهی او در ممالک ایران تعرض به مملکت خراسان نرسانید" (فارس‌نامه ناصری، ۱۳۶۷، ج. ۱: ۶۱۷) و می‌گفت: "خراسان را برای ولی نعمت زاده شاهرخ کور گذاشته‌ایم" (همان). و با توجه به این که از شاخص‌ترین نتایج حاکمیت صفویان مشخص و معین شدن مرزهای ایران بود؛ در این صورت ضرب‌المثل (دو پادشاه در اقلیمی نگنجند) کاملاً مصداق پیدا می‌کرد و اگر هم کریم‌خان ادعای سلطنت می‌داشت برخورد وی با شاهرخ اجتناب‌ناپذیر بود. از سوی دیگر چون در آن هنگام قدرتی به مراتب بزرگ‌تر و قدرت‌مندتر به نام احمد شاه درانی در قندهار و هرات که قسمتی از شرق امپراطوری صفوی را شامل می‌شد در اختیار داشت، حاکمیت کریم‌خان با مشکل دیگری مواجه می‌گردید به ویژه آنکه با وصلتی که بین او و خانواده شاهرخ صورت گرفته بود احتمالاً از شاهرخ حمایت می‌کرد^{۱۱} (مجمع التواریخ، ۱۳۶۲: ۱۱۹). بنابراین کریم‌خان به خوبی ملتفت شده بود که حمله به خراسان اگر شکست سختی در پی در پی نداشته باشد پیروزی آسانی در بر نخواهد داشت. البته باید قسمتی دیگری از امپراطوری صفویان در قفقاز را مد نظر داشت که سرکوبی و مطیع ساختن حکومت‌های مستقل آن چندان سهل الوصول به نظر نمی‌رسید. به هر حال کریم‌خان یا توانایی آن را نداشت و یا مصلحت می‌دید که از یک امپراطوری به گونه صفویان صرف‌نظر کند و تنها به عنوان وکیل‌الدوله یا وکیل‌السلطنه قناعت نماید. از این‌رو با شاهرخ سیاستی ملایم در پیش گرفت و با حکومت‌های قفقاز رابطه‌ای دوستانه و صلح‌آمیز برقرار ساخت و به احمدشاه نیز نزدیک نشد.

شاه اسماعیل سوم در تمام این دوران در قلعه آباده به سر می‌برد و از لحاظ سیاسی و اجتماعی کاملاً منزوی بود و هنگامی که در سال ۱۱۷۷ ه.ق. در گذشت اتفاقی روی نداد. کریم‌خان پس از سوگواری برای او درصدد برنیامد فرزندش حیدر میرزا را جانشین وی کند (همان: ۱۴۹). بدین ترتیب سلسله صفوی کاملاً منقرض گردید^{۱۲}. اما معضل مشروعیت و حاکمیت کریم‌خان هم‌چنان باقی بود. او به تدبیری عاقلانه و ابتکاری نو متوسل شد و برای اولین بار در تاریخ ایران برای مردم این سرزمین نقشی در حاکمیت قائل گردید.

^{۱۰} - در هنگامی که سپاهیان شاهرخ و ابراهیم شاه برادر عادل شاه مقابل یکدیگر قرار گرفتند. سپاهیان شاهرخ فریاد می‌زنند که شاهرخ نواده و بازمانده دودمان صفوی زنده است و او پادشاه قانونی و شرعی است که ابراهیم میرزا قصد جنگ و ستیز علیه او را دارد (هدایتی، همان: ۱۰۹).

^{۱۱} - دختر شاهرخ همسر تیمور پسر احمد شاه درانی گردید.

^{۱۲} - حیدر میرزا پسر بزرگ شاه اسماعیل ثالث را که در شیراز بود بعد از فوت کریم‌خان، صادق‌خان به واهمه اراده ادعای سلطنت و جهان‌داری که مبدا حرکتی از او صادر گردد مقتول نمود (مجمع‌التواریخ، همان: ۱۴۹).

در سال ۱۱۷۹ ه.ق خود را وکیل الرعایا با مفهومی جدید^{۱۳} نامید و به عبارت دیگر مشروعیت حکومتش را نشأت گرفته از خواست مردم تلقی کرد و به همین عنوان تا پایان عمر بسنده نمود. این حکومت را می‌توان پدیده‌ای استثنایی در تاریخ ایران تا آن زمان به شمار آورد. وی نه رسالت و موهبت آسمانی برای خود قائل شد و نه اصالت عرفی و وراثت قومی یا خانوادگی. هیچ‌گاه گذشته خویش را به عنوان فرد عادی و عوام از یاد نبرد و حتی ارتکابش را به راهزنی نیز انکار نکرد (فارسنامه، همان، ج. ۱، ص ۶۱۶). اتخاذ این سیاست از شایعات دشمنان کاست و او را از اتهاماتی مبنی بر غصب حکومت و سلطنت مصون نگه‌داشت. محبوبیت وی چنان بود که اگر از مردم درباره حکومت وی نظرخواهی به عمل می‌آمد مسلماً کریم‌خان موفقیت بی‌نظیر و چشم‌گیری کسب می‌کرد.

کریم‌خان پس ده‌ها سال جنگ و غارت و آشوب که مردم منطقه بدان گرفتار بودند به آنان امنیت و آرامش بخشید و مردم را از حملات و چپاول ایلات و رؤسای سرکش آنان و حکام خودسر نجات داد و از فشار بار مالیاتی طاقت فرسا حفظ نمود: «صاحبان زمین و زارع در ایران قدر قلیلی از محصول به حکومت می‌دهند» (مالکوم، همان: ۴۰۰). و «تجار شیراز هم از پرداخت مالیات در دوران کریم‌خان ابراز رضایت می‌کردند و معتقد بودند «در هیچ دوره‌ای مالیات به اندازه دوران کریم‌خان ناچیز نبوده است» (فرانکلین، همان: ۹۰). کریم‌خان بی‌تکلف و آزادمنش بود و با تمام مردم از هر مذهب با عطف و مهربانی رفتار می‌کردند و از تعصب خشک مذهبی بری بود. همه اقلیت‌های مذهبی در زمان او در نهایت آسودگی و امنیت به سر می‌بردند (همان: ۸۹). به خصوص ارامنه از عدل و انصاف وی برخوردار بودند و تا آخر حیات نیز دقیقه (ای) در ترقیه و ترقی حال ایشان فرو گذاشت نکرد» (مالکوم، همان: ۴۰۰). اقلیت‌های قومی نیز حکومت وی را ترجیح می‌دادند «اعراب فریفته مردانگی و بی‌تکلفی وی بودند» (همان: ۳۸۷) صفات و سکنات پسندیده کریم‌خان به مراتب بیش از نکات ضعف و ناخوش آیندش بود. دیدگاه سیاحان و ناظران و مورخین درباره وی گویای این حقیقت است که وی در سخاوت و مردانگی بلند آوازه بود «خصم ذلیل و گنهکار پشیمان را هرگز مأیوس نداشت» (فارسنامه، همان، ج. ۱: ۶۱۶). به طوری که دشمن دیرینه‌اش آزادخان را بخشید و از ملازمان خود نمود. کریم‌خان با وی مسلوک کردی و احترام او را از جمیع امرا زیاده داشتی و بغایتی بر وی اعتماد کرد که عدوی منافق را رفیق موافق و محب صادق ساخت^{۱۴}» (مالکوم،

^{۱۳} - این لقب در دوران صفوی به قاضی محلی گفته می‌شد که از طرف شاه به قضایای ظلم و فساد رسیدگی می‌کرد این رسم احتمالاً مربوط به قرن‌های گذشته در ایران است (Cambridge 1991 vol 7:97).

^{۱۴} - کریم‌خان در دوران حکومتش بدون مدعی نبود. در سال ۱۱۷۶ ه.ق هنگامی که از آذربایجان عازم ایلات شمالی رود ارس بود از شورش زکی خان برادر ناتنی و پسر عمومی خویش مطلع گردید. کریم‌خان حکومت و سرداری عراق عجم را به او واگذار کرده بود. وی در غیاب کریم‌خان از فرصت استفاده کرد و تمام امکاناتی که در اختیار داشت برای دست‌یابی به حکومت به کار برد کریم‌خان ناچار برای سرکوبی زکی خان بازگشت. زکی خان گرچه تمام افراد خانواده کریم‌خان را در اختیار داشت چون تاب مقاومت در برابر کریم‌خان در خود نیافت خاندان کریم‌خان را رها ساخت و به سوی شوشتر گریخت و سرانجام از کرده پشیمان شد و به اصطبل کریم‌خان پناه برد و کریم‌خان او را بخشید (روزنامه محمد کلاتر، همان: ۴۵).

همان: ۳۸۸) حتی دشمنان و مخالفانش "به راستی قول و همت و جوانمردی طبیعی و مروت جبلی او اعتماد و وثوقی تمام بود" (همان: ۳۸۷). منش کریم‌خان نسبت به بیگانگی که از ایران دیدن می‌کردند به خصوص اروپائیان با بزرگواری و عظوفت همراه بود. "هرگز اتفاق نمی‌افتاد یکی از ایشان بدون آن که از نیکی‌ها و بخشش‌های او بهره‌مند شده باشد کشور را ترک کند" (فرانکلین، همان: ۹۰) دولت‌های همسایه و کشورهای اروپایی علاقه‌مند به ایجاد رابطه با حکومت کریم‌خان بودند به خصوص امنیت نسبی سرزمین‌های تحت حکومتش آن‌ها را برقراری رابطه تجاری ترغیب می‌کرد. کریم‌خان در سراسر حکومتش به سادگی زندگی کرد و از شکوه و جلال درباریان دوری می‌جست. ظاهری ساده و بدون آرایش داشت که موجب شگفتی می‌گردید:

"نواب وکیل تکلفی در لباس نفرمود و قبا‌ی تابستانه‌اش چیت ناصرخانی که در بروجرد بر روی کرباس به عمل می‌آورند، بود و لباس زمستانه‌اش اطلس قطنی^{۱۰} و قدک اصفهانی و عبایی بر روی قبا می‌پوشید و شال ترمه زردی را عمامه و دیگر شال را کمر می‌نمود" (همان: ۶۱۵).

گرچه کریم‌خان امپراطوری صفوی و نسادری را تحت حاکمیت خویش در نیارورد اما روش و سیاق حکومتش در قلمرو تحت نفوذش مورد ستایش و تحسین ناظرین داخلی و خارجی بوده است. برخی از ناظرین و مورخین غربی محبوبیت کریم‌خان را بیش از سایر پادشاهان ایران ارزیابی می‌کنند.

"به عنوان پادشاهی نیک سیرت توجهی صادقانه نسبت به مردم داشت از این لحاظ خسرو انوشیروان و شاه عباس کبیر را تحت الشعاع قرار داده بود. در حالی که سایر فرمانروایان از جنبه اختراعات نظامی و شهرت و اعتبار بین‌المللی بر او رجحان داشته‌اند؛ معهذنا خان زند حتی تا به امروز مکانی بی‌همتا در قلوب هموطنانش، به عنوان مرد نیک سیرتی که شاه شد و شاه شایسته‌ای باقی ماند، دارا است" (Combridge ibid.:102).

سر پرسایکس^{۱۱} از سر جان ملکوم نقل می‌کند که:

"چقدر خوش آیند است نقل عملیات یک پیشوایی که با این که در یک محیط پست زائیده شده بود بدون خیانت و خونریزی صاحب قوه و قدرت گردید. آن که اقتدارش را طوری به ملایمت و اعتدال اعمال نمود که در آن عصری که او می‌زیست همان اندازه خارق‌العاده بود که عدالت و بشر دوستی او (سایکس، ۱۳۳۰، ج. ۲: ۴۲۹)."

مورخین اوایل دوران قاجار دیدگاه مساعدی نسبت به کریم‌خان و خاندان زند ابراز نکرده‌اند. نویسنده رستم التواریخ گرچه حکومت کریم‌خان را سلطنت محسوب نمی‌کند معهذنا به نوعی آن را مورد تأیید قرار می‌دهد:

^{۱۰} - قطنی - بضم ق نوعی قماش ساخته شده از پنبه و یا ابریشم

"پادشاهی گهریست در دست خدا می‌سپارد به هر کس که می‌خواهد ... دیگر از فضل و کرم ذوجلال دور نمی‌باشد (کریم‌خان زند) بر مسند فرمانروایی و دارایی برنشیند و مرزبان ایران گردد (رستم‌التواریخ، ۱۳۵۳: ۲۹۹)".

ویلیام فرانکلین سیاح انگلیس که در سال ۱۲۰۰ ه.ق در دوران حکومت جانشینان کریم‌خان به ایران آمده معتقد است: "اگر پادشاهی شایسته گرفتن لقب (کبیر) باشد کریم‌خان زند به خوبی می‌تواند این عنوان را به خود اختصاص دهد (فرانکلین، همان: ۸۸)".

فرانکلین درباره توجه کریم‌خان نسبت به امور اجتماعی می‌نویسد:
"سلوکی همراه با آزادگی و مهربان داشت بسیاری از بناهایی که در دوره او ساخته شدند و به اتمام رسیدند فقط به این دلیل به وجود آمدند که دست‌های سازنده و نیروی خلاقه مردم که بی‌کار مانده بودند عاطل و باطل نماند. یک چنین طرز فکر و رفتار موجب شرف و افتخار این انسان‌ترین و با فرهنگ‌ترین پادشاهان می‌باشد (همان: ۸۹)".

از عدالت و توجه او به امور مردم گفته‌ها بسیار است. گویند روزی کریم‌خان در دیوان مظالم نشسته بود تعداد کثیری در آن روز رجوع کرده بودند. کریم‌خان خسته شده و درصدد ترک مجلس برآمد در آن هنگام شخصی فریاد زد و طلب داد خواهی کرد کریم‌خان توقف نمود و از او سوال کرد. مرد گفت: در خواب بودم که اموال مرا دزدیدند کریم‌خان گفت: چرا خوابیده بودی؟ مرد گفت: غلط کردم به سبب این که چنین دانستم که تو بیداری (مالکوم، همان: ۴۰۳) کریم‌خان دستور داد بهای اموال او را به او بدهند. "خیر و برکتی که به اتباع خویش ارزانی داشت هنوز مردمی را که از آن دوره باقی مانده‌اند مرهون وی نگاه داشته است" (فرانکلین، همان: ۸۸). سر پرس سایکس در سفرش در اواخر دوران قاجار به شیراز می‌نویسد که: "کریم‌خان هنوز در شیراز مورد احترام و محبت مردم است" (سایکس، همان، ج. ۲: ۴۳۵).

نتیجه‌گیری

اما با تمام محسنات حکومت کریم‌خان که آرامش و رفاه نسبی بر قسمتی از سرزمین ایران برقرار ساخت و از وحشت و هراس جنگ‌ها و غارت و کشتار مدعیان حکومت و ایلات و بی‌رحمی حکام نجات داد ولی ناگزیر گردید از دو پدیده بارز و مهم عصر صفوی و نسادری که عبارت بودند از وحدت جغرافیایی سرزمین ایران و همبستگی قومی ایرانیان چشم پوشی کند.

کریم‌خان برغم آن‌که فردی عامی و بی‌سواد بود، اما به تمام رویدادها و جریان‌های سیاسی ناشی از بحران حاکمیت و مشروعیت آن پس از شاه سلطان حسین آگاهی کامل داشت و هنگامی که به قدرت رسید برای مشروعیت حکومتش و اجتناب از هرگونه ایراد و اعتراض، به ابتکاری نو و بی سابقه در تاریخ ایران دست زد و با انتخاب لقب و کیل‌الرعیایا مشروعیتی همگانی و عام‌پسند برای حکومت خود ایجاد کرد. وی احتمالاً ناآگاهانه، برای اولین بار برای متشاء حکومت تعبیری جدید ارایه داد و آن را ناشی از رأی و خواست مردم تلقی کرد.

منابع

- آصف، محمدهاشم، ۱۳۵۳، رستم التواریخ، به اهتمام محمد مشیری، انتشارات جیبی.
- اسکندر بیک منشی، ۱۳۷۷، عالم آرای عباسی، به اهتمام محمد اسماعیل رضوانی، جلد اول، دنیای کتاب.
- الخنجی الاصفهانی روزبهان بن فضل‌الله، ۱۳۷۹، عالم آرای امینی، به کوشش مسعود شرقی، انتشارات خانواده.
- استرآبادی میرزا مهدی‌خان، ۱۳۷۷، تاریخ جهان‌گشای نادری، به کوشش عبدالله انوار.
- بی‌نام، ۱۳۶۴، جهان‌گشای خاقان، تاریخ شاه اسماعیل، به اهتمام دکتر اله دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۸۶.
- پری جان، ر.، ۱۳۶۵، تاریخ ایران بین سال‌های ۱۷۷۹-۱۷۴۷، کریم‌خان زند، ترجمه محمد ساکی، انتشارات فراز.
- حزین شیخ محمدعلی ابن ابیطالب، ۱۳۳۲، تاریخ حزین، چاپ سوم اصفهان.
- حسینی فسانی، میرزا حسن، ۱۳۶۷، فارس‌نامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسانی، جلد اول، انتشارات امیرکبیر.
- رجبی، پرویز، ۲۵۲۵، کریم‌خان زند و زمان او، چاپ دوم، انتشارات سیمرغ.
- سایکس، سرپرسی، ۱۳۳۰، تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخردایی گیلانی، تهران، انتشارات سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، چاپ سوم.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن، ۱۳۶۹، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا مجد طباطبایی، انتشارات زرین.
- فرانکلین، ویلیام، ۱۳۵۸، سفرنامه، ترجمه محسن جاویدان، انتشارات بنیاد فرهنگ و هنر ایران.
- گلستانه ابوالحسن بن محمد امین، ۱۳۴۴، مجمع‌التواریخ، به اهتمام مدرس رضوی ابن سینا.
- لکه‌هارت، لارنس، ۱۳۶۸، انقراض سلسله صفوی و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد انتشارات مروارید.
- لکه‌هارت، لارنس، نادر شاه، ۲۵۳۷، به کوشش مشفق همدانی، چاپ دوم، انتشارات جیبی.
- مالکوم، سرجان، ۱۳۶۲، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، نشریه تاریخ فرهنگ و هنر ایران.
- مرعشی صفوی، میرزا خلیل، ۱۳۶۲، مجمع‌التواریخ، به اهتمام عباس اقبال انتشارات سنایی.
- مروی، محمد کاظم، ۱۳۶۴، عالم آرای نادری، به اهتمام محمد امین ریاحی، جلد اول، انتشارات زوار.
- مستوفی، محمد حسن، ۱۳۷۵، زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، انتشارات بنیاد موقوفات افشار.
- موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق، ۱۳۶۸، تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، به کوشش سعید نفیسی انتشارات اقبال.
- میرزا محمد کلانتر فارس، ۱۳۶۲، روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی انتشارات طهوری.
- هدایتی، هادی، ۱۳۳۴، تاریخ زندیه، انتشارات دانشگاه تهران.